**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020813**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر وضع عام موضوع له خاص بود و تصویری که شهید صدر برای امکان وضع عام موضوع له خاص تصویر کرده بودند. شهید صدر می‌فرمایند این بحث‌هایی که تا اینجا کردیم همه روی مبنای این بود که وضع را ما یک امر اعتباری و از مقولۀ قراردادها بدانیم. ولی اگر مبنای ما از وضع و در حقیقت وضع ایجاد قرن اکید باشد باید بحث را به گونۀ دیگری دنبال کنیم، چون در قرن اکید ما باید خود آن معنا به ذهن انسان بیاید تا ایجاد قرن اکید بشود. عنوان معنا به ذهن آمدن کافی نیست. حالا یک توضیحاتی ایشان دارند من دیگر از آن توضیحات رد می‌شوم. خب حالا چگونه این قرن اکید را واضع ایجاد کند؟ ایشان می‌گویند واضع نتیجۀ وضع عام موضوع له خاص را از یک سری وضع‌هایی متکرری که در واقع از سنخ وضع خاص موضوع له خاص هست به آن نتیجه می‌رسد. ایشان می‌گوید مثلا واضع یک نسبت ابتداییۀ خاصی را تصور می‌داند، مثلا جئت من الکوفة، اینجا بین مجیء و کوفه یک نسبتی هست که واضع می‌خواهد از آن نسبت حکایت کند، یک نسبت جزئی و شخصی که دقیقا بین مجی و کوفه هست. لفظ «مِنْ» را قرن اکید ایجاد می‌کند با این نسبت جزئی، حالا همان مدلی که قرن اکید را در جای خودش ایجاد کرده. بعد خب در مثال دیگری این قرن اکید را بین مثلا جملۀ دیگری که مثلا به جای جئتُ یک فعل دیگری به کار رفته ایجاد می‌کند. جملۀ سوم بین لفظ، یعنی من در جملات تکرار شده بوده، بین اینها و جزئی‌های متعدد قرن اکید ایجاد می‌کند. این منشأ می‌شود بین کل، بین طبیعی «مِنْ» و تک تک افراد نسب ابتداییه قرن اکید ایجاد بشود، این این شکلی است. حالا من از باب تشبیه در جلسۀ قبل هم اشاره کردم این که گاهی اوقات مثلا شما وارد یک اتاق می‌شوید، زید را می‌بینید، می‌بینید زید سایه دارد. بین زید و سایه یک نوع ربطی در ذهن شما ایجاد می‌شود. می‌روید عمرو را می‌بینید می‌بینید عمرو هم سایه دارد. بین عمرو و آن سایه‌اش ربط ایجاد می‌شود، خالد همینجور آن هم سایه دارد. به طوری که بین هر انسانی و سایه‌اش یک نوع ربط ذهنی و قرن اکید ایجاد می‌شود به طوری که بعد از این اگر این انسان را ببینید سایه‌اش هم به ذهن شما خطور می‌کند، این پدیده‌ای هست که یک تناظر یک به یک بین کل فردٍ من افراد اللفظ و کل فرد من افراد المعنیٰ ایجاد می‌شود، این می‌شود اینجوری بشود. این بحث در تقریرات آقای حائری از کلام شهید صدر نیست، گویا در دورۀ بعدی شهید صدر وارد این بحث‌ها شدند، خود آقای حائری در پاورقی وارد این بحث می‌شوند ولی گویا اینجا یک مشکلی وجود دارد سعی می‌کنند بحث را در همان حال و هوای فرمایشات شهید صدر با یک حقیقت افزودنی‌های مجاز دنبال کنند که آن مشکل هم حل بشود، چون مشکلی که اینجا ما داریم آن این است فرض کنید واژۀ «مِنْ» را در یک جمله واضع به کار می‌برد وضع می‌کند که از سنخ وضع خاص موضوع له خاص است، در جملۀ مشابه دیگر همین «مِنْ» را برای نِسَب جزئیۀ دیگر به کار می‌برد، باز همین «مِنْ» را در جملۀ سوم برای نِسَب جزئیه به کار می‌برد. صحبت این است چرا اینجا شما در همۀ اینها یک قدر جامع این که بین «مِنْ» و آن افراد قرن اکید ایجاد می‌شود به علت یک مشابهتی هست که بین اینها وجود دارد. چون اینها مشابه هستند همه‌شان نسب ابتدائیه هستند، و چون همه‌شان نسب ابتدائیه هستند بین «مِنْ» و نسب ابتدائیه قرن اکید ایجاد می‌شود، ولی خب یک سؤال هست چرا بین «مِنْ» و مفهوم کلی نسب ابتدائیه قرن اکید ایجاد نمی‌شود؟ بین مصادیقش قرن اکید می‌شود؟ یعنی ببینید من فرض کنید حالا در یک مثال دیگری این را عرض بکنم، شما مثلا، تکرار یک وضع نشانگر این هست که آن معنایی که من در ذهن تصور کردم آن معنا خصوصیت‌های فردیه‌اش برایم موضوعیت ندارد، علتی که این لفظ به ازای آن معنای خاص اختصاص پیدا نمی‌کند و اختصاصش توسعه پیدا می‌کند علتش این است که آن یک ویژگی‌هایی به هر حال اینجا آن معانی دارند که قرن اکید بین لفظ و آن معانی بما هو کلیٌ یعنی یک نوع کلیت و اشتراکی که بین آن معانی وجود دارد منشأ قرن اکید می‌شود. اگر این اشتراک منشأ قرن اکید هست چرا شما بین قرن اکید بین لفظ «مِنْ» و کلی نسب ابتدائیه ایجاد نمی‌شود؟ بین مصادیقش ایجاد می‌شود. خب این یک سؤالی هست، آقای حائری برای این که این سؤال را پاسخ بدهد در واقع می‌آید یک تحلیل دیگری اینجا، یعنی این تحلیل شهید صدر را می‌آید با یک نکاتی تکمیل می‌کند، از سویی دیگر یک نکتۀ دیگر وجود دارد آن این است که ما در وضع بنابر مبنای قرن اکید نه تنها در وضع عام موضوع له خاص نیاز داریم به توضیح، در وضع عام موضوع له عام هم نیاز به توضیح داریم، این است که آقای حائری اینجا در واقع می‌آیند تمام اقسام ثلاثۀ ممکنۀ وضع را بنابر قرن اکید می‌خواهند توضیح بدهند، البته وضع خاص موضوع له خاص خیلی بحثی ندارد، این را تقریبا برای کامل شدن بحث می‌آورم چون اصلا همان مقدار توضیحی که در مورد اصل مبنای قرن اکید دادم برای توضیح وضع عام موضوع له خاص کافی است، ولی وضع عام موضوع له عام یک مشکلی که ما داریم آن این است که آن عام را شما چجوری تصور می‌کنید؟ آیا مجرد تصور آن عام کافی هست برای این که بین این لفظ و آن قرن اکید ایجاد بشود؟ چجوری است؟ این است که آقای حائری اینجا در واقع ابتدا ایجاد قرن اکید به نحوی که نتیجه‌اش وضع عام موضوع له عام باشد را توضیح می‌دهند تا مقدمه باشد برای این که وضع عام موضوع له خاص به چه شکل انجام می‌شود و در واقع آن اشکالی که عرض کردم که چرا این قرن اکید بین این طبیعی لفظ و معنای عام ایجاد نمی‌شود؟ بین مصادیق آن معنای عام ایجاد می‌شود را توضیح بدهم. اینجا حالا من خود عبارت آقای حائری را بیاورم از رو، ایشان می‌گویند که برای این که وضع عام موضوع له عام آن عُلقۀ وضعیه‌ای که بین این لفظ و آن معنای عام می‌خواهد ایجاد بشود تحقق پیدا کند گاهی اوقات واضع می‌آید یک مجموعه‌ای از وضع خاص موضوع له خاص‌هایی را ترتیب می‌دهد، لفظ انسان را بر این انسان جزئی وضع می‌کند، لفظ انسان را بر آن انسان جزئی دیگر، لفظ انسان بر آن انسان جزئی دیگر. همینجور کم کم بین لفظ انسان و آن مفهوم کلی اقتران ایجاد می‌شود. یعنی ما وقتی می‌خواهیم وضع عام موضوع له عام را قرن اکیدش را ایجاد کنیم یکی از راه‌هایش این است از تکرر وضع خاص موضوع له خاص‌هایی که بین لفظ انسان و تک تک مصادیق انسان ایجاد می‌شود ولی این وضع به تدریج این لفظ انسان برای کلی انسان موضوع له قرار می‌گیرد، حالا این را عبارتش را می‌خوانم، ایشان می‌گوید که الاول، قد یقصد الواضع، ایشان می‌گوید که ما بنا بر مبنای قرن اکید سه فرض را باید مطرح کنیم، یکی این که جایی که می‌خواهیم قرن لفظ به معنای عام ایجاد کنیم که همان وضع عام موضوع له عام باشد، یکی قرن اکید بین لفظ و معنای خاص می‌خواهیم ایجاد کنیم که وضع خاص موضوع له خاص باشد، یکی هم قرن اکید بین لفظ و مصادیق معنای عام می‌خواهیم ایجاد کنیم، که وضع عام موضوع له خاص باشد.

اما صورت اوّل، صورت اوّل واضع قرن اکید را می‌تواند به سه شکل ایجاد کند، یک شکل این است الاول ان یحضر المعنی العام فی ذهن السامع عن طریق الاحساس ای ان الواضع یحضر مصداقا من مصادیق المعنی المقصود او السامع مثلا و یطلق اللفظ المفروض وضعه لذلک المعنی ثم یحضر مصداقا آخر لتلک المصادیق و یطلق فردا آخر للفظ مماثلا لفرد السابق و هکذا و تکون النتیجة ان السامع یغفل خصوصیات الافراد و یقترن کلی ذلک اللفظ فی ذهنه لکلی المعنیٰ فیتکون الوضع العام و الموضوع له العام.

ببینید این یک جور، بعد جورهای دیگری را هم اینجا ترسیم کرده. من قبل از این که شکل‌های دیگری که ایشان تصویر کرده را، حالا عیب ندارد جورهای دیگرش را هم بگویم بعد یک باره این بحثش را دنبال کنم.

و الثانی ان یقتصر الواضع علی احضار مصداق المعنیٰ و قرنه باللفظ مرة واحدة و لکن توجد هناک خصوصیات کیفیة تناسب کلی المعنی لا ذاک المصداق بالخصوص فیصبح اللفظ فی ذهن السامع مقترنا بالمعنی العام و یتم ایضا الوضع العام و الموضوع له عام.

و الثالث ما قد یتفق من ان الواضع یقرن ابتداءً اللفظ بالمعنی العام کی یتم فی ذهن السامع هذا الاقتران و ذلک کما لو استعان الواضع باطلاق لفظ تم وضعه قبلا لاحضار المعنی العام فی ذهن السامع مع قرنه باللفظ المقصود وضعه العام بقرن اکید فیقول مثلا للذین کانوا یعرفون البشر الانسان هو البشر او یقول للذین کانوا یعرفون معنی حیوان ناطق الانسان هو الحیوان الناطق مع تأکید هذا القرن کمیا او کیفیا و هنا ایضا یتم الوضع عام وضع موضوع له خاص.

ایشان می‌گویند که این قسم سومش ساده است و روشن است، گاهی اوقات ما یک لفظی می‌خواهیم برای یک معنایی وضع کنیم، آن معنا را از طریق، یک لفظ دیگری قبلا برای آن معنا وضع شده، برای احضار آن معنا در ذهن از طریق آن لفظ دیگر کمک می‌گیریم، این، یا مثال طبیعی‌تر و روشن‌ترش این هست که ما برای اشاره به آن معنا از یک لفظ استفاده نمی‌کنیم، از یک ترکیب استفاده می‌کنیم، ترکیبی که اجزای آن ترکیب قبلا شکل گرفته، مثل حیوان، ناطق، نسبت وصف و موصوف این سه تا قبلا وضع صورت گرفته. حیوان و ناطق و آن هیئت الحیوان ناطق در ذهن سامع یک مفهومی را ایجاد می‌کنند. ما لفظ انسان را برای این مفهوم وضع می‌کنیم. خیلی وقت‌ها مفاهیم عام از طریق از این شکل که ابتداءً یک مفهوم ترکیبی است بعد برای این مفهوم ترکیبی اسم جدید می‌گذاریم. نوعا هم اینجوری است خیلی وقت‌ها. ولی این طبیعی است که در صورتی هست که آن معانی عام قبلا وضع شده باشد، حیوان قبلا وضع شده باشد، ناطق قبلا وضع شده باشد، آن لفظ اوّلیه‌ای که ما می‌خواهیم وضع کنیم فرض کنید حیوان قبل از او چیز دیگری نبوده که برای روشن کردن مفهوم حیوان از او کمک بگیریم، بالأخره تا هر جایی که پیش برویم باید یک مفهومی وجود داشته باشد که ما مستقیما برای آن مفهوم بتوانیم لفظی وضع کنیم. بنابراین طریق سوم این طریق فرعی است، یعنی اوّل باید یکی دو طریق اوّل و دوم را تصویر بکنیم تا بعد برای توسعۀ وضع عام موضوع له عام‌ها از این طریق سوم استفاده کنیم. پس مهم طریق اوّل و دوم است، اما طریق دوم را ایشان یک تعبیری می‌کند که من اصلا نمی‌فهمم، ایشان می‌گوید که واضع یک معنا را تصور می‌کند ولی یک خصوصیات کیفیه‌ای وجود دارد که مناسب کلی معناست بین لفظ و آن کلی معنا قرن اکید ایجاد می‌شود، یعنی چی؟ من اصلا این اصلا هضم نمی‌کنم که یک انسان را احضار کرده، ولی یک خصوصیات کیفی هست باعث می‌شود بین لفظ انسان و کلی انسان قرن اکید ایجاد بشود، چی چی است این خصوصیات کیفیه؟ عرض کردم ما اصل این که مرحوم شهید صدر در بحث وضع تعیینی می‌گوید وضع تعیینی ایجاد قرن اکید هست بعاملٍ کیفی آن را تصویرش را درست نفهمیدیم، اصل مشکل قضیه در اینجا هست که ما اصل قرن اکیدی که وضع تعیینی می‌خواهدایجاد کند را درست تصویر نکردیم، وضع تعیّنی خیلی مشکل ندارد از این جهت از جهت تصویر، حالا درست یا نادرست آن یک بحث دیگر است، ولی تصویرش ساده است وضع تعیّنی که منشأ، یعنی تکرر استعمال منشأ ایجاد قرن اکید بین لفظ و آن معنایی که متکرر درش استعمال می‌شود باشد. ولی این که با یک بار قرن اکید بین لفظ و این معنا ایجاد بشود ما نفهمیدیم فضلا از این که یک عامل کیفی باشد نه با این معنا، کلی این معنا را قرن اکید ایجاد کند، این عامل کیفی چجوری می‌شود که از این فرد به کلی تعدی می‌کند و بین لفظ و این کلی قرن اکید ایجاد می‌کند. عمده‌اش آن وجه اولی است که ایشان ذکر کرده که آن وجه اوّل را ببینیم چجوری تصویر می‌شود. یک تعبیری ایشان اینجا دارد، تعبیرش این هست که گاهی اوقات متکلم یک مصداقی از مصادیق معنای مقصود را احضار می‌کند و لفظ را بر آن اطلاق می‌کند، کلمۀ اطلاق اینجا تعبیر کردند، بعد می‌گوید یکی دیگر می‌آورد باز هم لفظ را بر او اطلاق می‌کند، نمی‌گوید وضع می‌کند، تعبیر اطلاق می‌کند تعبیر کرده. بحث سر این که این لفظ را بر او اطلاق می‌کند یعنی چی؟ اطلاق می‌کند یعنی چی؟ اطلاق می‌کند به غرض این که بین این لفظ و آن معنا یک نوع قرن اکید بشود؟ یعنی همان وضع استعمالی، قبلا گفتیم وضع سه جور داریم، وضع تعیینی، تعیّنی، استعمالی، این است یا چی است؟ من یک توضیحی اینجا بدهم، یک نکته‌ای توجه بفرمایید، یک مطلبی گاهی اوقات خلط شده در بعضی از کلمات، مثلا می‌گویند و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی در ذیلش می‌نویسند الحبیب النجار، آیا این که ما می‌گوییم مراد حبیب نجار است یعنی لفظ رجل را به معنای حبیب نجار به کار بردیم؟ این شکلی است؟ نه، در مورد حبیب نجار ما لفظ رجل را به کار بردیم بما انه کلی، جاء رجل، رجل نه این که حبیب نجار، نجار یعنی یک مرد، یک مرد که ما خارجا می‌دانیم مصداقش حبیب نجار است، این که مصداقش خارجا حبیب نجار هست این از طریق رجل آن را افهام نکرده، با یک قرائن دیگری ما فهمیدیم مراد از آن رجل حبیب نجار است، نه اینکه لفظ رجل قالب هست برای حبیب نجار، سمه و نشانه باشد برای حبیب نجار، مستعمل فیه ما کلی است ولی آن کلی چون مراد یکی از افراد انسان است ما در مقام تفسیر می‌خواهیم آن فردی را که هست آن فرد را مشخص کنیم. بنابراین این که ما گاهی اوقات تعبیر می‌کنند رجل گاهی اوقات در مورد شخص خاص اطلاق می‌شود مراد این نیست که مراد از رجل آن شخص خاص است در موردش به معنای کلی به کار می‌رود. این تعبیر یطلق که ایشان اینجا به کار بردند این ابهام را دارد که مراد از یطلق این هست که لفظ مثلا انسان را اطلاق کردید از سنخ اطلاق جاء رجل من اقصی المدینه بر حبیب نجار؟ که مراد ما از آن لفظ کلی است ولو آن کلی الآن در این جملۀ خاص آن فرد خارجی که این فعل به او اسناد داده شده حبیب نجار است ولی ما به آن خصوصیات فردی او کار نداریم یک مرد اینجا به کار بردیم، مراد این است؟ یا مراد این است که اصلا در خصوص آن حبیب نجار مثلا به کار برده باشیم. این تعبیر اطلاق کردن اینجا یک ابهامی در این لفظ ایشان دارد، و علی التقدیر این که لفظ را بر او اطلاق می‌کنیم یعنی چی؟ در وضع عام موضوع له خاصی که بعدا توضیح می‌دهد تعبیر اطلاق نیاورده، ایشان می‌گوید در واقع واضع ابتداء یک سری وضع‌های شخصی انجام می‌دهد، وضع‌های از سنخ وضع خاص موضوع له خاص انجام می‌دهد این مجموع وضع خاص موضوع له خاص‌ها نتیجه‌اش وضع عام موضوع له خاص می‌شود. قسم سوم را بخوانم، ایشان می‌گویند که گاهی اوقات واضع می‌خواهد قرن لفظ به معنای عام را ایجاد کند. در قسم سوم حالا من عبارت اوّلیه‌اش را نمی‌خوانم، ایشان می‌گوید فالواضع یقرن اللفظ بمصداق من مصادیق المعنیٰ ثم بمصداق آخر و هکذا الی ان یتم الوضع.

یقرن اللفظ، این لفظ را با یک مصداق قرن بینش ایجاد می‌کند، یعنی یک چیزی شبیه وضع عام موضوع له خاص، بعد بین همین لفظ و مصداق دیگری از معنا باز قرن اکید ایجاد می‌کند، باز بین همین لفظ و مصداق سومی قرن اکید می‌کند، همینجور این تعبیری هست که در کلمات شهید صدر هم هست، بنابر تقریر بحوث آقای هاشمی که در واقع برای این که به نتیجۀ وضع عام موضوع له خاص برسیم تکرر وضع صورت می‌گیرد، یعنی واضع هی وضع می‌کند از سنخ وضع خاص موضوع له خاص، دوباره وضع می‌کند از سنخ وضع خاص موضوع له خاص، نتیجۀ این وضع‌های متکرر ایجاد قرن اکید بین لفظ و مصادیق آن معنای عام است، نه بین لفظ و خود آن معنای عام. چرا آقای حائری این را در وضع عام موضوع له عام مطرح نمی‌کند؟ چون به دردش نمی‌خورد، این نکته را توجه بفرمایید، وضع عام موضوع له عام سبب اشتراک معنوی می‌شود یعنی یک علقۀ وضعیه بیشتر ایجاد نمی‌شود از وضع عام موضوع له عام، بین لفظ و آن معنای عام، ولی در وضع عام موضوع له خاص علقه‌های وضعیۀ متکرر ایجاد می‌شود بین این لفظ و تک تک معانی‌اش علقۀ وضعیه ایجاد می‌شود، بنابراین وضع عام موضوع له خاص شبیه اشتراک لفظی است، تعدد معنا درش وجود دارد، ولی وضع عام موضوع له عام تعدد معنا درش وجود ندارد، یک معنای واحد است، بنابراین ما در وضع عام موضوع له خاص اگر بتوانیم تک تک آن چیزها را، تک تک آن مصادیق را، لفظ مثلا «مِنْ» را بر یک نسبت ابتدائیۀ خاص وضع می‌کنیم. این هدف ما را از وضع که ایجاد قرن اکید بین «مِنْ» و این نسبت ابتدایی هست در این مثال تأمین کرده، در مورد دوم هم این هدف تأمین شده، در مورد سوم هم این هدف تأمین شده، در مورد چهارم هم این هدف تأمین شده. بعد توسعه پیدا می‌کند، که عمدۀ نبض قضیه در این توسعه پیدا کردن هست که چطور از این قرن‌های اکیدی که بین لفظ و تک تک مصادیق هست قرن اکید بین لفظ و تمام مصادیق ایجاد می‌شود، ولی در آن قرن اکیدهایی که در وضع خاص موضوع له خاص‌ها ایجاد می‌شود همان هدفی هست که خود واضع دنبالش بوده، همان هدفی بوده که خود واضع دنبالش بوده چون می‌خواسته بین این لفظ و تک تک آن مصادیق قرن اکید ایجاد کند، نمی‌توانسته به صورت بی نهایت قرن اکید ایجاد کند یک مورد، دو مورد، سه مورد، چهار مورد قرن اکید ایجاد می‌کند بعد بین این لفظ و تمامی مصادیق آن قرن اکید ایجاد می‌شود، این پدیده‌ای هست که ایشان می‌خواهد اینجا آن را اشاره کند. نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این مدل و این الگو در وضع عام موضوع له عام نمی‌تواند پیاده بشود، چون ما نمی‌خواهیم به اصطلاح بین این لفظ و تک تک مصادیقش چیز ایجاد بشود، بین این لفظ و کلی می‌خواهیم قرن اکید ایجاد بشود، بنابراین ایشان تعبیر می‌کند و یطلق اللفظ وضعه لذلک المعنیٰ، آن وقت آن ابهام پیش می‌آید این یطلق یعنی چی؟ ما یطلق، ما در موارد متعارفی که یطلق داریم در قبل از این اطلاق لفظ بر آن معنای عام به کار رفته، وضع شده، در اثر علقۀ وضعیه‌ای که بین لفظ و آن معنای عام ایجاد شده ما در اینجا می‌آییم آن معنای عام را به وسیلۀ لفظ احضار می‌کنیم و اطلاقش در مورد هم بر این مورد ما اطلاق نمی‌کنیم، آن معنای عامش را اینجا داریم احضار می‌کنیم، بله مصداقش همین است ولی این مصداق غیر از، عرض کردم مورد الاطلاق است، نه مطلق فیه است، در آن اطلاق نشده، در مورد او بر آن معنای عام اطلاق شده، این است که این تصویری که ایشان در مورد وضع عام موضوع له عام تصویر کردند که اتفاقا باید هم این وضع عام موضوع له عام را بنابر مبنای قرن اکید در موردش چیز بشود، چجوری قرن اکید ایجاد می‌شود، آن اوّلین باری که قرن اکید ایجاد شده در وضع عام موضوع له عام چه شکلی است؟ واقعش این است حقیقت امر این است که اینها همه کاشف از این است که مبنای قرن اکید مبنای ناتمامی است. و این به راحتی این که نمی‌تواند اینها را تبیین کند، اینجا البته وقت گذشته من اشاره به دو تا مسلک دیگری اینجا اشاره بکنم این را بعد توضیحاتش باشد. در تبیین حقایق الفاظ عام وضع عام موضوع له عام‌ها دو تا مسلک هست که اینجا می‌تواند کمک کار بشود در فهم وضع عام موضوع له عام‌ها، یک مسلک مسلکی هست که آقای حسن آقای خمینی در کتاب گوهر معنا دنبال می‌کند مطالبی از مرحوم علامۀ طباطبایی، مرحوم امام اینها مطرح می‌کند در مورد وضع الفاظ برای گوهر معنا، حالا من اجمالا در جلسات بعد اشاره می‌کنم، نمی‌خواهم اصلا وارد تفصیل آن بحث بشوم که خب یک بحث خیلی مفصلی است. این که لفظ برای گوهر معنا وضع می‌شود، ممکن است آن عامل کیفی که آقای حائری اینجا مطرح می‌کند بازگشت بکند به همان مفهوم گوهر معنایی که مرحوم علامۀ طباطبایی و مرحوم امام و اینها قائل هستند، این یک بحث.

یک بحث دیگر بحثی هست که حاج آقا نقل می‌کردند در بحث صحیح و اعم از مرحوم آقای داماد، حاج آقا می‌فرمودند آقای داماد می‌فرمودند که الفاظ وضع می‌شوند بر صحیتح تعییناً ولی تعیّنا برای معنای اعم عُلقۀ وضعیه ایجاد می‌شود به خاطر انبساط قهری یک مفهومی را آقای داماد اینجا دنبال می‌کردند به نام انبساط قهری، مفهوم انبساط قهری را ما هم در وضع عام موضوع له عام می‌توانیم ازش کمک بگیریم هم در وضع عام موضوع له خاص، این بحث انبساط قهری هم یک معنایی هست که برای روشن شدن ایدۀ مرحوم شهید صدر می‌تواند کمک بکند، چون شهید صدر این کلماتشان خیلی مبهم هست، همچنین آقای حائری اینجا خیلی مبهم است به راحتی نمی‌توانیم آن ایده‌های ایشان را تبیین کنیم. حالا من فردا ادامۀ فرمایشات آقای حائری را عرض می‌کنم و یک توضیحاتی در مورد آن دو تا ایده‌ای که اینجا می‌تواند کمک کار باشد برای حل این مشکل و اینها عرض کنم که به هر حال در حد خوبی می‌تواند شاید تا حدودی کمک کند، طبیعتا بحث مفصلش وابسته به شناخت دقیق آن بحث‌ها و اینهاست که ما وارد این بحث‌ها نمی‌شویم ولی خود آن ایده را فی الجمله توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان